

آزادی بیان یا تحقیر مسلمانان؟

قتل کارکنان نشریه شارلی هبدو توسط بنیادگرایان مسلمان در فرانسه واکنش های زیادی را هم در شبکه های اجتماعی و سایت های انترنتی فارسی زبان در پی داشت، که این واکنش ها از محکوم کردن این عمل به عنوان یک عمل وحشیانه گرفته تا تائید و پشتیبانی از این عمل و شهید خواندن تروریستان در نوسان بوده است. اما در این میان بعضی از واکنش ها که به نحوی از انحا و در لفافه ی واژه ها و گزاره های در ظاهر بی طرفانه و معصومانه این عمل تروریستی را توجیه میکردند نظرم را بیشتر به خود جلب کرد. به طورمثال این استدلال، اگر که آنرا بتوانیم استدلال بنامیم: هیچ کس حق ندارد تا به به یک ملیارد مسلمان توهین کند. تعدادی هم سیاست های غلط و برخورد دوگانه و تبعض آمیز کشور های غربی در قبال مسلمانان را علت بروز این گونه اعمال تروریستی دانسته و این کشتار را واکنش منطقی مسلمانان در برابر سیاست های یک بام و دو هوای کشور های غربی دانسته اند. گاهی هم وضع نا بسامان، عقب ماندگی و بیکاری اقلیت های مسلمان در کشور های اروپایی دلیل بروز همچون واکنش های تروریستی قلمداد شده است.

شکی نیست که هم سیاست های غلط و یا غرض آلود کشور های غربی و هم بی توجهی به احساسات مسلمانان و یا تحریک و تحقیر مقدسات شان و هم وضع نابسامان اقلیت های مسلمان دربروز این گونه حوادث بی تاثیر نیست. اما اگر فکر کنیم که علت اصلی این گونه کشتار ها و قتل های وحشیانه همین ها هستند، و فکر کنیم که با تغییر رفتار و گفتار غربی ها در قبال مسلمانان و یا بهتر شدن وضع اقلیت های مسلمان در اروپا این مشکل رفع خواهد شد، نه تنها به تروریستان و حامیانشان باج میدهیم بلکه انتهای سطحی نگری خود را هم به نمایش میگذاریم.

این حادثه همچنان یک بار دیگر بحث و پرسش هایی را در ارتباط با آزادی بیان و استفاده از این آزادی به میان آورده است. آیا آزادی بیان حد و مرزی دارد، اگر دارد پس مفهوم آزادی بی معنی و پوچ نیست؟ آیا توهین و تحقیر دیگران زیر چتر آزادی بیان مجاز است؟ آیا از حقی که داریم همیشه و در هر جا باید استفاده کنیم و نظر خود را بیان کنیم و یا اینکه گاه گاهی هم خود سانسوری نمائیم؟ اما قبل از آنکه به این پرسش ها بپردازیم برمیگردم به همان موضوع نخست.

مساله این نیست که فردی یا افرادی آمده به یک ملیارد انسان تحقیر و توهین کرده است و عده ی هم در واکنش با این تحقیر و توهین دست به این عمل وحشیانه زده است. و نه هم برخورد دوگانه کشور های غربی در قبال مسلمانان از جمله مساله آزادی بیان علت اصلی این عمل تروریستی میباشد، و نه هم میتوانیم به حاشیه راندن اقلیت های مسلمان در جوامع غربی را بهانه ویا دلیلی برای این قتل و کشتار بدانیم، هچنانکه هیچ یک از این عوامل را نمیتوان از نظر دور انداخت.

علت اصلی و بنیادی اما در برخورد و روبرو شدن دو نوع طرز فکر ویا دو ایدیولوژی ایست با ارزش های متضاد که یک دیگر را بر نمی تابند. در یک طرف لیبرال دموکراسی غربی یا دنیای پیشرفته را داریم با ارزش های برآمده از دل روشنگری چون آزادی بیان و آزادی های دیگر فردی، که خود را پیروز میدان تاریخ میدانند، و در جانب دیگر هم اسلام را داریم که نه تنها با این گونه ارزش ها هنوز انس نگرفته است، بلکه خود را در این میدان تاریخ شکست خورد و ناکام یافته و در موضع دفاعی قرار گرفته است. بناً میخواهد به هر ترتیبی شده است نظم دنیای قدیم را دوباره بر قرار و حفظ نماید و تاریخ را به عقب برگرداند. مسلمانان که بیش از یک قرن است به عقب ماندگی و در جازدگی خود در برابر تمدن غربی پی برده اند و تلاش کرده اند گاهی با واکنش های بسیار تند و افراطی و رد یک سره ی تمام ارزش های دنیای مدرن و گاهی هم با حرکت های معتدل تر این شکست ها و ناتوانی های خود را به گونه ی کتمان کنند، اگر که نمیتوانند جبران کنند. و بیشتر اوقات هم علت ناتوانی ها و سرخوردگی های خود را در بیرون از خود جستجو کرده اند به جای اینکه آئینه را در برابر خود قرار بدهند. اما در قرن بیست و یکم و به خصوص با پیشرفت های بی سابقه ی که در بخش تولید و پخش معلومات و اطلاعات صورت گرفته است مسلمانان یک بار دیگر و به شکل دیگری در معرض آزمایش جدی تری قرار گرفته اند. با گسترش شبکه های اینترنتی و تلویزیون های ماهواره یی و امکاناتی که این تکنولوژی ها در دسترس انسانها قرار داده است حتی یک کودک هم قادر است از اتاق خواب خود یک ملیارد مسلمان را توهین و تحقیر کند، و به خیابان ها بکشانند و به جان یکدیگر بیاندازد، مگر اینکه مسلمان در برداشت خود از توهین و تحقیر تجدید نظر کند و عاقلانه تر عمل نمایند. چون دیگر نه در توان دولت های غربی است و نه هم در توان مسلمانان تا جلو این همه انسان را که در سراسر جهان از این تکنولوژی ها استفاده میکنند بگیرد. مسلمانان به ویژه روشنفکران به جای اینکه خواسته یا ناخواسته خود را اسیر دست گروه های افراطی و بنیاد گرای تروریست بسازند که نشر و پخش این گونه کارتون ها را از خدای خود میخواهند تا زمینه سربازگیری را برایشان مهیا میسازد، و به جای آنکه این اعمال خشن را توجیه کنند باید سعی نمایند تا منطقی تر فکر و عمل نمایند. اگر ما در یک طرف اسلام و

مسلمانان را با تمدن و تاریخی که دارند قرار بدهیم و در طرف دیگر هم نشرو پخش چند کارتون و یا چند کارتو نیست را در نظر بگیریم خواهیم دید که این دو به هیچ وجه قابل مقایسه با یکدیگر نمیباشند. و مانند آن است که یک مرد کهنسال را با یک دنیا تجربه ی زندگی در یک جانب قرار بدهیم و یک کودک دو یا سه ساله را هم در جانب دیگر در نظر بگیریم که در برابر این آدم هفتاد یا هشتاد ساله بی احترامی کرده است. حال اگر این پیر مرد با یک عمل بسیار ناچیزی که از یک کودک سر میزند خود را تحقیر شده و توهین شده میابد، پس مشکل را باید در خود این مرد کهنسال جستجو کنیم تا در آن کودک. البته با در نظر داشت اینکه اکثر مسلمانان ادعا میکنند که دین اسلام دین صلح، اخوت و برادری است. اگر دینی که دین صلح و برادری است تا این حد بی حوصله باشد و این برده باری را نداشته باشد که نشر چند تا کارتون را مانند بی احترامی یک کودک خرد سال در برابر یک بزرگ سال تلقی کند و به جای انتقام گرفتن و سر بریدن با لبخند از کنارش بگذرد پس باید بپذیریم که این ادعا که اسلام دین صلح و اخوت و برادریست دروغی بیش نیست. آیا همینطور است؟

از تمام آنهایی که میگویند هیچ کس حق ندارد یک ملیارد انسان را توهین و تحقیر کند میپرسم: اول اینکه چه کسی این حق را به ما داده است تا این حق را به دیگران بدهیم و یا از آنها بگیریم؟ و دوم اینکه چرا توهین و حتی قتل یک فرد یا چند فرد را به خاطر داشتن عقیده اش مجاز میدانیم اما توهین یک ملیارد انسان را منع میکنیم؟ ما اصلاً فراموش میکنیم و یا هم بسیار سطحی نگری میکنیم و فکر میکنیم اگر این چند کارتون در نشریه شارلی هبدو به نشر نمیرسید نه تروری بود و نه هم قتل و کشتاری و همه چیز گل و گلزار میبود. ما فکر میکنیم که فقط نشر چند کارتون است که بنیاد گرایان مسلمان آنرا توهین به مقدسات مسلمانان میدانند. اما فراموش میکنیم که چقدر انسان در کشور های اسلامی و از جمله در افغانستان به جرم کفر و ارتداد، به قتل رسیده و یا از وطن فراری شده است. ما فراموش میکنیم که حتی تراشیدن ریش، استفاده از تلویزیون و یا هم چاپ قرآن به زبان فارسی سرکشی از اوامر اسلام و توهین به مقدسات دانسته شده است. آیا آن چند صد دختری را که گروه بوکوحرام ربوده بود هم به مسلمانان توهین کرده بودند؟ آیا دخترانی که در عراق و سوریه توسط گروه داعش به لایلام گذاشته میشوند هم به مقدسات مسلمانان توهیم کرده بودند، آیا بت بامیان هم به مسلمانان توهین و تحقیر کرده بودند؟ و به همین گونه میشود ده ها و صد ها مثال دیگری را آورد که از نظر بنیاد گرایان مسلمان توهین به اسلام و مقدسات مسلمانان دانسته میشود و مرتکبین آن همان جزایی را خواهند دید که کارکنان شارلی هبدو دیدند. پس دیده میشود که مسله تحقیر و یا توهین مسلمانان برای تروریستان بهانه ی بیش نیست برای ایجاد ترس و وحشت، در قدم اول در کشور های غربی و در قدم دوم برای دیگرانیشان در خود کشور های اسلامی.

پس می بینیم که مساله نه بر سر تحقیر و توهین یک ملیارد مسلمان است و نه هم بر سر سیاست های یک بام و دو هوای کشور های غربی میباشد. اگر چنین میبود پس چرا در کشور های اسلامی دست به این همه قتل و کشتار زنان و کودکان میزنند، چرا در پاکستان شاگردان مکتب را قتل عام کردند؟ امید وارم که روشنفکران و چیز فهمان ما کمی عمیق تر بیاندیشند و خواسته یا ناخواسته تنور خشونت و بربریت را گرمتر نسازند.

و اما مساله آزادی بیان. آزادی بیان یکی از دست آورد های بسیار با ارزش دنیای مدرن و انسان مدرن است. البته زمانی که ما از انسان صحبت میکنیم نمیتوانیم او را بیرون از بستر اجتماع و به صورت مجرد ببینیم. انسان هم زاینده و هم زائیده ی اجتماع خود است. زمانی که از یک جامعه انسانی سخن میگوئیم حتماً دو و یا بیشتر از دو فرد مورد نظر ما میباشد. و زمانی که دو یا بیشتر از دو فرد ناگزیر اند با هم یکجا زندگی کنند هیچ گریزی ندارند از این که یک سلسله قوانین و مقرراتی را بین خود بیآورند و همه از آن پیروی کنند. به این ترتیب هر جامعه قوانین و مقررات و باید و نباید ها و ارزش های مختص بخود را بوجود میآورد که براساس آن زندگی باهمی را ترتیب و تنظیم میکنند که این قوانین به نحوی مورد قبول و احترام اکثریت جامعه میباشد. چرا که بدون داشتن یک سری قوانین و پابندی به این قوانین موجودیت هیچ جامعه ی دوام نخواهد آورد و از هم خواهد پاشید.

سخن گفتن از آزادی بیان هم فقط زمانی میتواند معنی داشته باشد که انسان ها باهم در یک جامعه زندگی کنند. چون زمانی که میخواهیم چیزی را بیان کنیم به مخاطب یا مخاطبانی نیاز داریم تا نظر یا پیام ما را بشنوند. اما بعضاً ممکن است که این مخاطبان برای ما اجازه گفتن و پخش کردن همه چیزها را ندهند و ما ناگزیر هستیم به یک سلسله حد و مرز های که جامعه برای ما تعیین میکند تن بدهیم. در غیر آن جامعه وجود ما را تحمل نخواهد کرد. پس آزادی بیان هم مانند تمام قوانین دیگر از این قاعده مثلاً نیست و حد و مرزی دارد. حتی در آزاد ترین و پیشرفته ترین کشور های جهان هم حد و مرز هایی برای گفتن آرا و عقاید اعضای جامعه تعیین شده است. و به هیچ کسی حق نمیدهد هر آنچه بفکرش میرسد بیان و پخش نماید. اما این بدین معنی نیست که بگوئیم هیچ کس حق ندارد مقدسات مسلمانان را مسخره کند و یا یک ملیارد مسلمان را تحقیر و توهین کند، البته اگر که ما نشر چند کارتون در یک نشریه ی که به ندرت به دست مسلمانان میرسد را به عنوان تحقیر و توهین یک ملیارد مسلمان بپذیریم. چرا؟

معمولاً مسلمانان، حتا آنهایی که خود را چیز فهم و یا روشنفکر هم میپندارند ادعا میکنند که کشور های غربی در مورد آزادی بیان سیاست یک بام و دو هوا را پیش میبرند و برای ثبوت این ادعای خود می پرسند که چرا سخن گفتن در مورد هولوکاست یا قتل عام

یهودیان در اروپا ممنوع است و جرم شناخته میشود در حالیکه انتقاد از پیامبر اسلام و حتی مسخره کردنش مجاز است.

این روشنفکران ما شاید فکر میکنند که آزادی بیان چیز نیست مطلق و هیچ حد و مرزی ندارد به همین سبب گلایه دارند که چرا سخن گفتن در مورد هولوکاست ممنوع است. در غیر آن اگر کمی دقت کنند متوجه میشوند که این استدلال شان چقدر بی پایه است. چون هر کشور یا هر جامعه‌ی ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی خاص خود را دارد، یک سلسله باید و نباید‌های خود را دارد که برای جوامع و کشورهای دیگر شاید هیچ ارزشی نداشته باشد. و قرار نیست که این ارزش‌ها مورد احترام تمام باشنده‌گان کره زمین باشد. آیا میشود از یک کشوری درخواست کرد که قوانین خود را طوری تنظیم کند که برای اتباع تمام کشورهای جهان قابل قبول باشد؟ به عین ترتیب آیا مسخره نمی‌نماید اگر که ما از اتباع کشورهای اسلامی تقاضا کنیم تا رفتار و گفتار خود را قسمی اعیار نمایند که برای مردم اروپا هم قابل قبول باشد و یا خود را تحقیر شده نیابند؟ بر اساس قوانین کشور فرانسه شهروندان این کشور آزاد هستند تا از خدا و پیامبرش انتقاد کنند، اما حق ندارند هولوکاست را زیر سوال ببرند، یا حق ندارند با بیشتر از یک زن ازدواج کنند و یا با کودک زیر هجده سال ازدواج و یا روابط جنسی برقرار نمایند.

در حالیکه در کشورهای اسلامی هیچ مانعی در برابر کسی که بخواهد هولوکاست را زیر سوال ببرد وجود ندارد، حتی بعضی از دولتمداران بعضی از این کشورها هم این کار را میکنند. مردان میتوانند در عین زمان چهار زن داشته باشند و با کودکان سیزده ساله یا چهارده ساله ازدواج کنند و هر روز هم پرچم کشورهای دیگر را زیر پای خود میاندازند و به آتش میکشند و به مقدسات دیگران توهین میکنند.

آیا توهین آمیزتر از این برای مسلمانان بوده میتواند که فردی یا گروهی منکر پیامبر بودن محمد و برحق بودن دینش شود؟ آیا تمام آن چند ملیارد انسانی که مسلمان نیستند و اسلام را به عنوان یک دین آسمانی و محمد را به عنوان فرستاده خدا قبول ندارند قابل کشتن هستند؟ و آیا رفتن شان به کلسیاها، درمسالها و... چیز نیست غیر از بیان همین ادعا که فقط دین خودشان برحق است و دین‌های دیگر به شمول اسلام همه باطل هستند؟ پس باید ما از همه‌ی این افراد بخواهیم تا به کلیسا و درمسال نروند چرا که با این کار خود مسلمانان را توهین میکنند؟ مسلمانان اگر خودشان خود را توهین و تحقیر نکنند هیچ کسی آنها را توهین کرده نمیتواند. اگر چند مسلمان پر از مرض و غرض بجای ترجمه و بازپخش این نشرات در میان مسلمانان آنها را در کاغذ دانی میانداختند هیچگاه به ادعای این روشنفکران ما یک ملیارد مسلمان خود را تحقیر شده حس نمیکردند چون نه زبان

فرانسه را بلد بودند و نه هم دسترسی به این نشرات داشتند.

ما در هر کشور و جامعه ی که بسر میبریم یک سلسه حقوق و آزادی های داریم که همان جامعه برای ما داده است اما اینکه ما چگونه از این حقوق و آزادی ها استفاده میکنیم و یا اصلاً هیچ استفاده نمکنیم مربوط میشود به طرز فکر و برخورد خود ما با دنیای واقعیت ها.

نگذشتن از حق خویش به معنی آن نیست که ما حتماً آنرا استفاده کنیم. اما برای بدست آوردن حق خویش همیشه تلاش باید کرد.